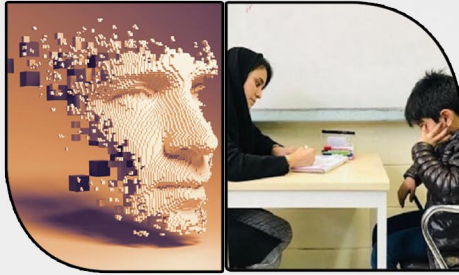


پیام قدر

فصلنامه علمی تخصصی پیام همدلی

سال پانزدهم شماره چهل و دوم بهار ۱۴۰۱



قطب‌نمای فکر مای تواند
جهت حرکت ما را نشان بدهد
به شرط این که گرفتار آهن‌رباهای
عادت و تعصب و تقلید نشده باشد؛
و گرنه این قطب‌نمای منحرف به جای این که ما را به مقصد برساند، در دریا غرق می‌کند.

مسئولیت و سازندگی، ص ۷۰

استاد علی صفایی حائری





فصلنامه علمی تخصصی انجمن مشاوره

سال پانزدهم، شماره چهل و دوم

بهار ۱۴۰۱

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی مشاوره

مدیر مسئول: انسیه علی بابایی

سر دبیر: فاطمه قهرمانی مطلق

گروه نویسندگان:

مریم اعظمی، زینب جلالیان، پریسا حاج کرمی، مجتبی حقانی، زهرا خسرو ابادی، مریم کاکاوندی، مریم یاوری

نشانی دفتر مجله:

تهران، دهکده‌ی المپیک، تقاطع همت، دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی

در صورت تمایل به همکاری با نشریه و چاپ مقالات و مطالب خود در پیام همدلی و جهت ارتباط با نشریه و انجمن از راه‌های ذیل اقدام نمایید.

انسیه علی بابایی (مدیر مسئول): ۰۹۹۰۵۴۲۹۶۹۸

کانال تلگرامی انجمن: @counselling_association

پیج اینستاگرام انجمن: Moshavereh_atu

استفاده از مطالب فصلنامه پیام همدلی با ذکر منبع بلا مانع است.



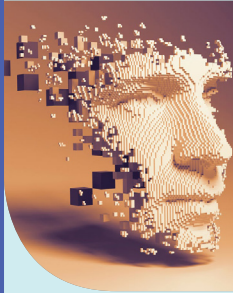
۵

جایگاه حرفه‌ای
مشاوران در مدارس



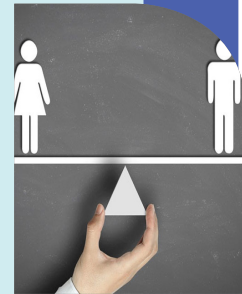
۹

زبان در غربت



۱۱

فمنیسم و خانواده‌زدایی



۲۴

کیک آشتی کنون



۲۶

الگوهای پوشالی



۱۸

مفهوم لیبرالیسم و
خانواده‌زدایی



فهرست



سر مقاله

اگر توانستیم از راحتی خود چشم‌پوشیم و به کار و تلاش پردازیم و اگر توانستیم از عادت‌های خود دست برداریم، می‌توانیم تعالی پیدا کنیم؛ اگر توانستیم کینه‌های خود را کنار بگذاریم، می‌توانیم به مرتبه‌ای بالاتر برسیم و با یکدیگر دوستی کنیم و برادر باشیم و دست‌یاری به هم بدهیم؛

اگر عادت‌های عمومی خود را کنار گذاشتیم، یعنی از اینکه بگوییم این خواست مردم است و مدها و جریان‌ها و موج‌های اجتماعی این چنین است، دست برداریم.

آیا حسین(ع) بر خلاف جریان حرکت نکرد؟ آیا حسین(ع) در برابر ستمگران از بزرگ و کوچک و با همه سلاح‌ها و سپاهیان و افکار و آرا و خدمات و تبلیغات آنان نایستاد؟ او به تنهایی با این جریان‌ها و جبهه‌ها مخالفت کرد و از بذل هیچ‌چیزی خودداری نکرد و همه‌چیز را تقدیم کرد

(کتاب سفر شهادت، امام موسی صدر)

در پیام همدلی (نشریه تخصصی انجمن علمی مشاوره دانشگاه علامه طباطبایی) در صدد آن هستیم که بگوییم زندگی با رشد و تغییر رو به تعالی همراه است.

که اگر این دو نباشند زندگی کردن به مثابه گذارندن زندگی است و ما را به هدف و مقصد نمی‌رساند؛ چه بسا باعث رکود هم می‌شود؛ زیرا زمانی که حرکتی رو به جلو نداشته باشیم؛ پس در نتیجه به نوعی دچار عقب‌نشینی شده‌ایم.

در پیام همدلی در تلاش هستیم راه بهتر زیستن را در کنار یکدیگر یاد بگیریم؛ در کنار کسانی که متخصصان رشته مشاوره هستند.

آن‌ها از تخصصان بگویند و سایر دانشجویان از تجاربشان.

و همه در کنار یکدیگر از این فرصت ایجاد استفاده کنیم و سهم خودمان را ادا کنیم.

سر دبیر نشریه پیام همدلی
فاطمه قهرمانی مطلق

یادداشتی برای شما

سلام و درود به همه همراهان نشریه علمی تخصصی پیام همدلی
تیم نشریه پیام همدلی و اعضای انجمن علمی دانشجویی مشاوره آغاز سال نو را به یکایک شما عزیزان تبریک گفته و امید داریم که سال جدید سالی پر از برکت و خوشحالی و خوشدلی برای همه شما عزیزان باشد.

پیام همدلی این بار هم مهمان خانه ذهن‌های شما شده تا باهم در راستای آشنایی و علم آموزی در رشته مشاوره گامی هرچند کوچک برداشته باشیم. از آنجا که رشته یاری دهنده مشاوره خواهان رشد و آگاهی افراد و قبل از همه خود شخص مشاور است، این شماره را به موضوعاتی اختصاص دادیم تا در راه نشر و گسترش علم مشاوره به کار گرفته شود. امیدواریم که خواندن این مطالب برای شما عزیزان مفید واقع شود.

مدیر مسئول نشریه پیام همدلی
انسیه علی بابایی



جایگاه حرفه‌ای مشاوران در مدارس

بالتبع سرمایه‌های مادی و معنوی جامعه را فراهم خواهد ساخت. متخصصان امر تعلیم و تربیت براین باورند که یکی از روش‌های مناسب مبارزه با مشکلات مربوط به تعاملات ناکارآمد نوجوانان در دوره خطیر بلوغ و کاهش مشکلات اجتماعی ناشی از این کژکاری، آن است که پیشگیری از مشکلات و اصلاح رفتار را از نسل جوان یعنی دانش‌آموزان در مدارس آغاز گردد.

شفیع آبادی (۱۳۹۳) معتقد است ما در نظام آموزشی‌مان نیازمند به اعمال تغییرات همه‌جانبه در زمینه‌های مربوط به تربیت یک شهروند خوب اعم از تربیت و کاربرد آن هستیم و از آن‌جا که آموزش و

امروزه شاهد تغییرات عمده در نوع رفتار، عملکرد و سبک زندگی افراد جامعه به ویژه نوجوانان هستیم که گاهی این تغییرات شکلی آزارنده به خود می‌گیرد و موجبات تعاملات ناسالم و ناخرسندی والدین، اولیای مدارس و به طور کلی افرادی که با نوجوانان در ارتباط هستند را با این قشر مهم از جامعه فراهم می‌سازد.

بدون شک نسل نوجوان هر جامعه‌ای به مثابه نیروی بالفعل آن و در واقع سرمایه حیاتی هر جامعه و کشوری به شمار می‌رود. نیرویی که اگر برای بالندگی روزافزون آن و رشد و تعالی‌اش در آینده برنامه‌ریزی نشود قطعاً موجبات به تباهی رفتن این گروه مهم و

توانمند شدن فرد برای شناخت مسائل و مشکلات خود، بتواند به راه‌حل‌های احتمالی نیز بیاندیشد و در نهایت قادر گردد به تنهایی به حل مسائل خود بپردازد. همین امر موجب پیدایش این باور است که مشاوره هنر، علم و مهارتی است که انسان‌ها را به سطح قابل توجهی از خودرهبری خواهد رسانید.

جرج و کریستینی آنچنان که شفیع آبادی (۱۳۹۳) از ایشان نقل نموده نیز وجود خصایصی همچون توانایی ایجاد رابطه صمیمانه و عمیق با دیگران، پذیرش خویشتن، آگاهی از ارزش‌ها و عقاید خود، پذیرش مسئولیت، داشتن تجربه و مهارت لازم، داشتن اهداف و ویژگی‌های واقع‌بینانه را در کارآیی مشاوران ضروری دانسته بر آن تاکید می‌ورزند.

شرتزر و استون (همان ۱۳۹۳) تجربه، نوع رابطه و عوامل شخصیتی را ملاک تفکیک مشاوران کارآمد و غیرکارآمد از هم ذکر نموده نسبت به آن توجه داشتند. همچنین هرمن ویژگی‌های شخصیتی مشاوران از قبیل ایجاد تفاهم، همدلی، توجه به مراجع و ایجاد رابطه باز را مهمترین عامل کیفیت درمان می‌داند.

احمدی و همکاران مطالعه‌ای تحت عنوان بررسی

پرورش متولی این امر در جامعه می‌باشد و می‌بایست دانش‌آموزان را بر این مهم آماده سازد. مشاور مدرسه می‌تواند با استفاده از فنون راهنمایی و مشاوره، و با همکاری و هماهنگی دیگر کارکنان مدرسه یاری‌رسان خوبی برای دانش‌آموزان به شمار رود. و نیز با ارائه پیشنهادات مناسب درمورد برنامه‌های آموزشی و پرورشی تغییرات مورد نظر را به مرحله اجرا رساند.

جایگاه حرفه‌ای و یاورانه مشاوران در مدارس از اهمیت بسزایی برخوردار است، این رابطه و این جایگاه ویژگی‌های منحصر بفردی دارد که متخصصان با بیان علمی خود به تبیین آن پرداخته‌اند؛ بلکه مشاوره را رابطه‌ای منحصر به فرد می‌داند که در آن به مراجع فرصت‌های خوبی جهت یادگیری، احساس، تفکر، تجربه و تغییر روش داده می‌شود که البته این امکانی متناسب با هر فرد است، چنانچه که شفیع آبادی به نقل از بلکهام به آن اشاره نموده است. (شفیع آبادی ۱۳۹۳)

با توجه به چنین تعریفی از سوی متخصصین است که مشاوره را راهی برای کمک به فرد دارای مشکل در نظر می‌گیریم که در نتیجه آن علاوه بر





داشته‌اند می‌توان به واجدیت صلاحیت علمی و حرفه‌ای بالاتر نسبت به دیگران در زمینه دانش پایه و روان‌شناسی عمومی، یادگیری، شخصیت و انواع نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی، آگاهی کامل از فنون مشاوره و تسلط بر آن‌ها، همین‌طور توانمندی بومی کردن اطلاعات و آموخته‌های دوران تحصیل متناسب با وضعیت مراجع و توانایی رفتار براساس خود واقعی (همخوان بودن) اشاره نمود.

کیانی و همکاران (۱۳۷۸) نیز در تحقیق خود به وجود رابطه معناداری بین ویژگی‌های شخصیتی با میزان رعایت اصول اخلاقی توسط روانشناسان و مشاوران پی بردند. همچنین نتیجه پژوهشی با عنوان بررسی میزان شناخت مشاوران و روانشناسان از اصول اخلاق حرفه‌ای، که حمدی نوده خدابخش و همکاران (۱۳۸۹) انجام دادند مویید این بود که بیشتر افراد مورد بررسی از شناخت خوبی نسبت به ضوابط اخلاق حرفه‌ای برخوردار بودند و نیز روشن گردید که تفاوت معناداری در نوع جنسیت، وضعیت تاهل و سطح تحصیلات مشاور و روانشناس با میزان شناخت ضوابط اخلاق حرفه‌ای در ابعاد تماس بدنی، مسایل بین فرهنگی و سودمندی جلسات وجود دارد.

همبستگی شخصیتی با رعایت اخلاق حرفه‌ای و پاسخگویی فردی مشاوران و روان‌شناسان انجام دادند که در نتیجه آن همبستگی معناداری بین ویژگی‌های شخصیتی با اخلاق حرفه‌ای و پاسخگویی فردی گزارش کردند. این بررسی از جمله تحقیقات متعددی است که در داخل یا خارج از کشور به دلیل اهمیت ویژگی‌های شخصیتی مشاوران در میزان اثربخشی ایشان تا کنون انجام شده است. (۱۳۹۴) در نتیجه این تحقیق، پژوهشگران نامبرده دریافتند که ویژگی‌هایی همچون باوجدان بودن و توافق‌پذیری مرتبط با بهبود پاسخگویی به مراجع و نیز مطابقت با اخلاق حرفه‌ای از جمله ویژگی‌های مشاوران موثر می‌باشد.

از نظر دوکانه‌ای و همکاران (۱۳۸۷) مشاوران موفق علاوه بر پذیرا و انعطاف‌پذیر بودن، متواضع، صبور و واجد اعتماد به نفس بالا بودن، داشتن حسن شهرت در بین مردم و همکاران خود نیز هستند و همچنین دارای قدرت خلاقیت و ابتکار بیشتری نسبت به سایرین هستند.

از دیگر ویژگی‌های مهم و اساسی که دوکانه‌ای و همکاران بر آن در مورد مشاوران کارآمد تاکید

آنچه دوکانه ای و همکاران (۱۳۸۷) در پژوهش خود تحت عنوان ویژگی افراد موفق بیان نمودند دلالت بر این داشت که در ویژگی‌هایی مانند توانایی‌های شخصیتی از قبیل ویژگی‌های ذهنی و شناختی، نظام آرزوی و اخلاقی، بردباری و شیوه‌های کنار آمدن با مشکلات، سلامت روانی، شهرت و ویژگی‌های آراستگی جسمانی و وضعیت تحصیلی بین مشاوران موفق و ناموفق تفاوتی در حد برتری گروه نخست وجود دارد.

محق اسحاق و همکاران (۲۰۱۲) ضمن طرح پنج اصل اساسی اخلاقی؛ استقلال، عدم خشونت، خیرخواهی، عدالت و وفاداری، اخلاق حرفه‌ای در مشاوره در میان متخصصان محلی را تاثیرگذار معرفی می‌کند.

اهمیت رسیدگی به مسائل پیچیده چندفرهنگی همراه با مشخص کردن راهبردهایی به منظور آموزش اخلاق به مشاوران در دیدگاه مشاوره چندفرهنگی و اجتماعی مورد توجه براون و همکاران (۲۰۱۱) بود، و فروکسل و همکاران (۲۰۱۴) نیز به بررسی مسائل اخلاقی مشاوران مدرسه پرداختند. چنانچه از بررسی اجمالی پیشینه ویژگی‌های یک مشاور اثربخش به دست آمد، همراه با ویژگی‌های تخصصی و حرفه‌ای، ویژگی‌های اخلاقی خاصی هم از الزامات این حرفه باورانه به‌شمار می‌رود که توجه

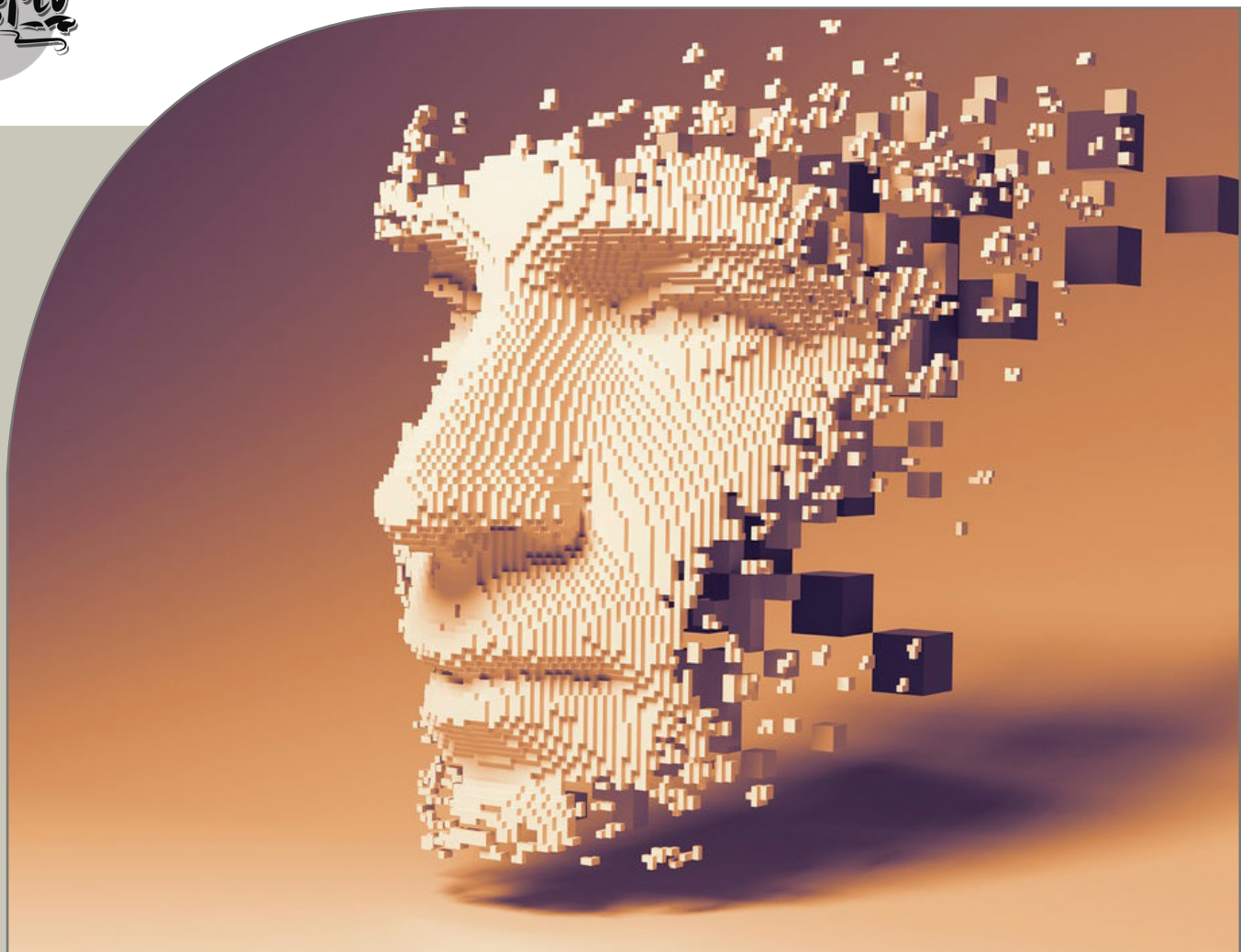
به ملاحظات اخلاقی در مدرسه برای مشاوران دارای اهمیت بالاتری است. زیرا هم از بابت مواجهه با گروه مخاطبین زیر سن قانونی این نیاز بیشتر احساس می‌شود و هم داشتن گروه‌های متنوع از مخاطبینی که به نحوی با دانش‌آموزان در تماس هستند؛ از جمله والدین، معلمان، مدرسان و حتی انجمن‌های مختلف که همین موجبات به‌وجود آمدن ملاحظات بیشتر و معضلات احتمالی پیچیده‌تر را فراهم می‌سازد.

گنجی به نقل از گلادینگ می‌گوید اثربخشی مشاور و فرایند مشاوره به چند متغیر وابسته است از جمله : ۱- شخصیت و خصوصیات مشاور ۲- تحصیلات آکادمیک مشاور ۳- توانایی شرکت مشاور در فعالیت‌های مربوط به حرفه مشاوره. راجرز سه ویژگی اساسی را که برای اثربخش بودن مشاور مورد نیاز است را تعیین می‌کند: همخوانی، همدلی و توجه مثبت نامشروط.

مشاوره و روان‌درمانی شامل روابط عاطفی و فکری نزدیک میان دو انسان است، در این رابطه خصوصیات شخصیتی مشاور تاثیر بسزایی در مراجع دارد. موارد زیر از جمله ویژگی‌های مشاور موثر است (گنجی ۱۳۹۴). گلادینگ ویژگی‌هایی برای مشاور موثر برمی‌شمارد که لزوم وجود این ویژگی‌ها در مشاوران مدرسه به دلایلی که ذکر شد بیشتر احساس می‌کند: ۱. تشویق و دلگرمی، ۲. هنرمند بودن به معنای خلاق و انعطاف‌پذیر بودن و انطباق دادن فنون مشاوره با نیازهای فردی درمانجویان، ۳. ثبات هیجانی، ۴. همدلی و دلسوزی، ۵. خودآگاهی، ۶. پذیرش خود، ۷. عزت نفس بالا، ۸. خودشکوفایی، ۹. خودافشاسازی ۱۰. شجاعت، ۱۱. بردباری، ۱۲. عدم تحمیل عقاید، ۱۳. تحمل ابهام، ۱۴. معنویت.

مریم اعظمی (دانشجوی کارشناسی ارشد مشاوره خانواده دانشگاه علامه طباطبائی)
زینب جلالیان (کارشناسی ارشد مشاوره مدرسه دانشگاه علامه طباطبائی)





زبان در غربت

فاش نشود. به عنوان مثال پژوهشی در میان دختران نوجوان گیلانی نشان داده است که از صحبت به گویش محلی خود، حتی در میان افراد همزبان یا هم گویش خود خودداری می‌کنند. بررسی علل این موضوع نشان داد افراد از اینکه به عنوان یک گیلک شناسایی شوند واهمه دارند و ترس از مورد تمسخر قرار گرفتن به علت لهجه یا گویش مانع از عادت صحبت به گویش مادری آنها می‌شود.

به عبارتی، نگاهی برتری جویانه در خصوص برخی زبان‌ها و گویش‌ها و یا در دیدگاهی کلان‌تر به هویت‌های قومی وجود دارد که این شرایط را فراهم می‌آورد.

مفهوم هویت جمعی بر ساخته از مولفه‌های مختلف اجتماعی است که زبان به عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای کلامی در شناساندن هویت جمعی نقش زیادی دارد. به عبارتی زبان یکی از کلیدهای بازنمایی هویت اجتماعی است که گاهی به صورت «گویش» مورد توجه قرار می‌گیرد.

زبان یا گویش از آنجا مورد توجه در بازنمایی هویت قرار می‌گیرد که به عنوان مهم‌ترین ابزار برقراری تعاملات اجتماعی، توانایی فرد را در این زمینه نشان می‌دهد.

از طرفی گاهی زبان که نشان‌دهنده هویت جمعی است مخفی می‌شود از جهت آنکه آن هویت قومی

باشد. اما شرمندگی از تکلم به زبان محیط اجتماعی غریبه با لهجه فارسی، نوع تغییر شکل یافته تکلم به زبان فارسی با لهجه بومی می باشد که با تمام قوا باید انکار شود و این موضوع معنایی جز این ندارد که « افرادی که از محل تولد و فرهنگ مادری خود جدا می شوند، دچار مشکلات متعددی در ساخت مجدد هویت خود به عنوان بزرگسال هستند که در نهایت منجر به آشفتگی در شناسایی خویشتن و هویت خویش می شود.»

منبع:

- هویت سازی: مطالعه موردی دختران در رشت، پدیده پاکپور، ویرایش کارینا جهانی و بو اوتاس، اوپسالا، انتشارات دانشگاه اوپسالا، ۲۰۱۵.
- حسین صافی پیرلوجه، مجله زبان و زبان شناسی

به قلم مریم یاوری

با نگاهی به بافت جامعه و بعضاً طنزهایی که در مورد اقوام مختلف در فضاهای مختلف اجتماعی اعم از واقعی یا مجازی دست به دست می شود؛ می توان حدس زد که گاهها تعلق به یک قومیت خاص و شناسایی شدن توسط عوامل هویتی آن قومیت مایه شرمساری تلقی یا تعریف می شود و در خصوص زبان، فرهنگ یا هویت اجتماعی انسان ها درجه بندی هایی رخ دهد.

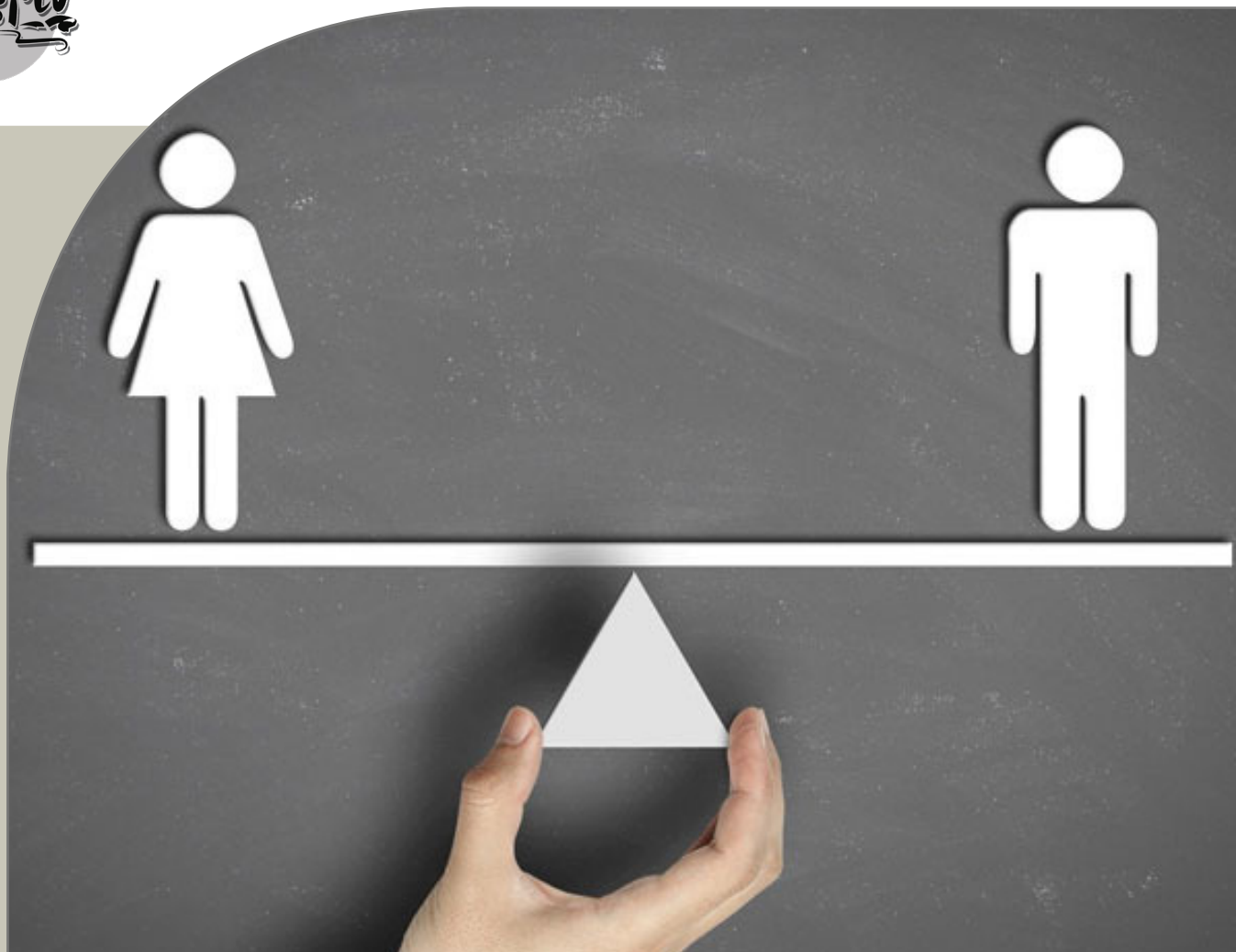
این در حالی است که نمی توان تحت هیچ شرایطی زبان را از جمله عوامل هویت ساز اجتماعی حذف کرد و اهمیت زبان مادری به قدری است که روزی جهانی برای آن در نظر گرفته شده است.

اگر کمی از فضاهای اجتماعی که انسان ها به اقتضای شرایط خود به نوعی به آن تعلق دارند فراتر رویم و به صورت کلان تر به بحث نقش زبان در هویت بپردازیم، متوجه می شویم که دو یا چندزبانه بودن چه در فضای یک فرهنگ و جامعه و چه در فضای بافت های فرهنگی متفاوت و تعلق به چند جامعه مختلف رخ می دهد.

این موضوع زمانی ملموس تر می شود که از فضای شهر به شهر به فضای کشور به کشور نگاهی بیندازیم. یک ایرانی با تعلق به قومیت خاص از ابراز آن به عنوان یکی از نشانه های هویتی خود گاهها شرمسار می شود، چون زبان رسمی کشور را فارسی آن هم از نوع بسیار سلیس می داند و اگر گویش خود تفاوتی با استانداردهای زبان فارسی داشته باشد، سعی بر انکار آن دارند.

حال یک ایرانی با تمام ویژگی های «هویت ایرانی» اعم از زبان، ارزش های اجتماعی و مذهبی و فرهنگی و غیره در محیط های اجتماعی غیر ایرانی تلاش بیشتری در جهت مخفی نگه داشتن مولفه های هویتی خود از جمله زبان که از مهم ترین هاست دارد و این در حالی است که دوزبانه یا چند زبانه بودن فرزندان متولد شده یا تربیت شده در محیط های فرهنگی غیر ایرانی به نوعی توانمندی محسوب شده و نشان دهنده قدرت کلامی بسیار زیاد یک فرد می





فمینیسم و خانواده‌زدایی

را زنان در دهه ۱۶۳۰ نوشتند (عیلام، ۱۹۹۵). به عنوان نمونه، مری استل (۱۶۶۶-۱۷۳۱) نخستین فمینیست انگلیسی، مایل بود به جای توجه به مواضع سیاسی، بر ظرفیت تفکر منطقی زنان تأکید داشته باشد؛ لذا به زنان وابستگی عاطفی به مردان و حتی ازدواج با آنها را توصیه نمی‌کرد (مکنزی، ۱۳۷۸).

ورود واژه فمینیسم به زبان فرانسه به سال ۱۸۳۷ م. برمی‌گردد. جنبش فمینیستی در واقع نوعی اعتراض به مردسالاری آشکار حاکم بر اعلامیه حقوق بشر فرانسه بود؛ زیرا این اعلامیه حقی برای زنان در نظر نگرفته بود (راسنبرگ، ۱۹۹۸).

ریشه‌ی ظهور فمینیسم را شاید بتوان به تحولاتی چون رنسانس و تحولات بعد از عصر روشنگری و سپس انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی نسبت داد که مناسبات زن و مرد را در بعضی یا تمامی جهات مورد سؤال قرار داد.

اصطلاح فمینیسم یا فمینیست تا اواخر قرن نوزدهم وارد نظام واژگانی نشده بود. هرچند بسیار پیش از آن، برخی آثار در مورد حقوق زنان به رشته تحریر درآمده بود؛ با وجود بی‌عدالتی‌هایی که در روابط بین زن و مرد وجود داشته است، اما این بی‌عدالتی‌ها تا اواخر قرن نوزدهم باعث به وجود آمدن نهضتی اجتماعی و فراگیر نشده بود. اولین آثار فمینیستی

جنبش فمینیسم در سال ۱۸۴۸ در آمریکا مطرح شد و در همین سال اولین منشور دفاع از حقوق زنان در آمریکا اعلام شد. از آن پس اندیشمندانی چون اگوست کنت (۱۸۵۷) و جان استوارت میل (۱۸۹۶) نظریه برابری زن و مرد را در چارچوب فردی و اومانستی مطرح کردند. البته سیر فعالیت فمینیست‌ها در دو سه قرن اخیر یکنواخت نبوده؛ زمانی عمدتاً به محاق رفته و گاه به صورت حرکت‌های سازمان یافته درآمده است که از آن به سه موج تعبیر میکنند: موج اول از قرن نوزدهم شروع شد و تا سال‌های پس از جنگ جهانی اول ادامه یافت؛ موج دوم به دهه شصت برمی‌گردد و موج سوم دو دهه اخیر را شامل می‌شود. موج اول بیشتر متأثر از خیزش‌های عصر روشنگری و سپس نهضت‌های لیبرالی و سوسیالیستی بود که از قرن نوزدهم تا اوایل جنگ جهانی اول را دربرمی‌گرفت. قرن نوزدهم، قرن جنبش‌های اجتماعی، مذهبی و فمینیستی است. جنبش زنان، حق اشتغال، افزایش مزد زنان و برابری حقوق آن‌ها با مردان در این قرن آغاز شد (آندره، ۱۳۷۲). موج اول در واقع پاسخی بود به فشاری که زنان در کشورهای رو به توسعه صنعتی در قرن نوزدهم در محیط کاری و در سپهر عمومی احساس می‌کردند. غیرمولد و بی اهمیت شدن کار خانگی به دلیل تولید کالا در کارخانجات از یک طرف و نیاز به نیروی انسانی از طرف دیگر، زنان را به عرصه عمومی وارد ساخت؛ لیکن قوانین و مقررات، امکانات آموزشی و به طور کلی جو حاکم بر جامعه، شرایطی تبعیض آمیز را به ضرر زنان به وجود آورده بود و همچنین گفتمان مدرن با مفاهیمی چون برابری، آزادی، حقوق فردی، خودگرایی، عام‌گرایی، اندیشه ترقی و ... زمینه را برای زنان در جهت تقاضا برای بسط اصول بنیادی مدرنیته به نحوی که آنها را نیز شامل شود، آماده می‌کرد. (مشیرزاده، ۱۳۷۹).

جنگ دوم جهانی، زمینه ساز موج دوم فمینیسم شد. در این جنبش فمینیست‌ها فراتر از حقوق سیاسی زنان، به برابری همگانی در آموزش، کار و امور خانه

توجه کردند. نیاز دولت‌ها به مردان جنگی سبب شد که زنان به طور گسترده در مشاغل خارج از خانه به کار گرفته شوند. در موج دوم، فمینیسم عملاً به بخش قابل توجهی از اهداف خود یعنی حق رأی زنان یا برابری حقوق زن و مرد در بسیاری از جوه حیات اجتماعی، دست یافت. مهم‌ترین اثر فمینیستی انتشار یافته طی مراحل اول و دوم فمینیسم، کتاب جنس دوم (۱۹۴۹) سیمون دوبوار است. دیدگاه دوبوار با مبانی اگزیستانسیالیسم و اهمیتی که برای توان و وظیفه شکل دهی کیفیات انسانی قایل است، هماهنگ بود. وی به تبعیضات نهادی، نظری یا ترکیبی که در نهایت به زیر دست بودن یا به تعبیر دیگر زن را دیگری تلقی کردن جنبه‌های طبیعی می‌داد، با دیده انتقادی مینگریست. «جنس دوم» نه تنها شکاف بین دو موج اول و دوم فمینیسم را پر کرد، بلکه به طور نظری و عملی به یکی از فرازهای مهم جنبش فمینیسم تبدیل شد. از دیگر آثار فمینیسم، میتوان به کتاب «رمز و راز زنانگی» اثر «پتی فریدن» اشاره کرد. وی در این کتاب مفهوم زن خانه دار خوشبخت را که به شدت مورد توجه آموزه لیبرال بورژوازی کلاسیک بود، مورد سؤال قرار داد. (مکنزی، ۱۳۷۸) سازمان ملی زنان (Now) در این دوره تشکیل شد و هدف عمده آن رفع تبعیض علیه زنان در قوانین و مقررات اجتماعی بود. شاخه لیبرال فمینیسم این جنبش، بر آزادی زن در کنترل بارداری، ایجاد مهد کودک‌های تمام وقت، نظام آموزشی مختلط و برابر برای زنان و مردان و رفع تبعیض تأکید می‌نمود. (ولفورد؛ ۱۳۸۰)

موج دوم فمینیسم که از دهه شصت آغاز و تا اوایل دهه هشتاد ادامه یافت، خواستار برابری کامل زن و مرد در تمامی زمینه‌ها از جمله آموزش، سیاست و ... بود. از دستاوردهای مهم این دوره میتوان به مبارزه برای جدایی روابط جنسی از تولید مثل در کشورهای غربی، ظهور جنبش آزادی زنان در تمامی امور از جمله حق تسلط بر بدن، کاهش ازدواج و زاد و ولد، ایجاد مؤسسات فرهنگی و مطبوعاتی زنان و به دست



مبتنی بر تقسیم ارزش ها به زنان و مردان است این دیدگاه ها نوعی رابطه مبتنی بر تضاد و خصومت و رقابت بین جنس برقرار می کند در حقیقت نظریه فمینیستی از دو منظر به مسائل زنان می نگرد:

۱) دیدگاه آسیب شناسانه: در طول تاریخ و در متن این آسیب شناسی بسیاری از نظریه های فمینیستی شکل می گیرد که مهم ترین آنها تفاوت نابرابری و ستمگری است که در روند آن فمینیسم های مارکسیسم و لیبرالیسم نگرش آسیب شناسانه خود را از زن بیان می کند و هسته مرکزی این آسیب شناسی نظام پدر شاهی است.

۲) نگرش راه حل طلبانه که مبتنی بر ارائه راه حل های فمینیست های مارکسیسم و لیبرالیسم و رادیکالیسم و سوسیالیسم برای رهایی زن از قید های نظام مردسالاری است. این روش ها بر محور آزادی و بی قیدی است. نقطه آسیب پذیر فمینیسم از اینجا شکل می گیرد که نقش مادری، همسری، روابط طبیعی جنسی و ساختار مذهب و خانواده را به عنوان نمودهای پدر شاهی و بی اعتبار معرفی می کند و همه ارزش های خانواده و جامعه را نفی نماید.

آوردن قدرت در زمینه های اقتصادی و سیاسی اشاره کرد (منصورنژاد، ۱۳۸۱).

از اوایل دهه ۹۰، حرکت های فمینیستی تند رو به تعدیل گذاشت؛ چرا که آثار سوء افراط در حرکت های زن محور، بیش از همه دامن زنان را گرفت. بر این اساس، از جمله بازنگری های نگرش فمینیستی در موج سوم، بحثی است که به دفاع از زندگی خصوصی و خانواده میپردازد و مادر بودن را فعالیتی پیچیده، غنی، چند رویه، پرزحمت و شادی آفرین میداند که زیستی طبیعی، اجتماعی، نمادین و عاطفی است. در امواج قبلی فمینیسم، زنان بالقوه خواهر یکدیگر محسوب می شدند؛ اما در موج سوم سن، قومیت، طبقه، نژاد، فرهنگ، جنسیت و تجربه بر شکل گیری هویت زنان مؤثر قلمداد گردید؛ در این معنا، برخلاف نظرات پیشین، یک ایدئولوژی خاص نمی تواند بر همه زنان حکومت کند. حاصل آنکه در این جریان، نگرش فمینیست ها نسبت به موج دوم تعدیل شد؛ همچنین تعدد و انشعاب در نگرش های فمینیستی رخ داد و نظریه فمینیستی مورد نقد جدی نظری، از جمله از سوی پست مدرن ها قرار گرفت.

در واقع می توان گفت مبنای نظریه فمینیستی

شناختی دارد را طی می‌کنند. بنابراین مسئولیت های مادری و نقش‌های همسری و توجه به حریم خصوصی خانواده و خانواده را ناشی از تفاوت های بنیادی زیست شناسی مردان و زنان می‌دانند. کبزاس (۲۰۲۲) معتقد است جنسیت یک موضوع ثانویه نیست، بلکه یک زمینه اولیه است که این روند سیاسی در آن بیان می‌شود.

در دیدگاه دوم نابرابری جنسی با دو رهیافت فمینیستی لیبرال و فمینیستی مارکسیستی به تبیین نابرابری می‌پردازد محور رهیافت لیبرالی در درجه اول تبعیض جنسی است. آنها معتقدند که تبعیض جنسی سرشار از پیش داوری عادت ها و باورهای تبعیض آمیز علیه تبعیض جنسی باعث می‌شود که زن‌ها از کودکی برای نقش‌های پست به عنوان نمادهای اخلاق زنانه آماده شوند. به همین جهت زنان همیشه در موقعیت یکسان با مردان در درجه دوم و پایین تر قرار می‌گیرند و دسته دیگر سرچشمه این نابرابری ها را در سازمان جامعه جستجو می‌کند و می‌گوید این تفاوت‌ها ناشی از

سه دیدگاه برای یکسان نبودن نقش‌های زنان و مردان وجود دارد:

دیدگاه اول؛ تفاوت جنسی: صاحبان این نظریه معتقدند جایگاه و تجربه زنان در بیشتر موقعیت‌ها و جایگاه و تجربه مردان در همان موقعیت‌ها برابر و مساوی نیست.

دیدگاه دوم؛ نظریه نابرابری جنسی: بر اساس این نظریه نه تنها جایگاه زنان در موقعیت یکسان با مردان متفاوت است که کم ارزش تر نیست از این رو زنان در مقایسه با مردانی که جایگاه اجتماعی برابری دارند، منابع مادی معضلات اجتماعی قدرت و فرصت‌های کمتری را نیز دارا هستند.

دیدگاه سوم؛ نظریه ستمگری جنسی: در این دیدگاه زنان علاوه بر تفاوت و نابرابری جنسیتی، تحت ستم نیز قرار دارند. یعنی تحت انتقاد و تبعیض و بدرفتاری مردان به سر می‌برند.

دیدگاه اول متکی بر تفاوت های جنسی در جنس زن و مرد در بدو تولد است و بر این اساس زنان از کودکی تا پیری تفاوت های بنیادی را که پایه زیست



دوم هستیم، و این بخشی است از برنامه هموارسازی راه برای تکوین سپهر اجتماعی جدید موج سوم. این فراگرد دردناکی است که در زندگی فردی مان بازتاب می یابد و نظام خانوادگی را آنچنان دگرگون می سازد که دیگر بازشناخته نخواهد شد.

آثار دگرگونی در زیست بشر ابتدا در خانواده بروز می کند. زیرا آغاز زندگی از درون خانواده شکل می گیرد و سپس توسعه و تنوع می یابد در حالت متعادل، خانواده دارای هویت و اصالت است. اما با تغییر شرایط، خانواده از معناداری می افتد و بحران پوچی درگیر می شود. بحران خانواده در دنیای امروز از دست دادن ارزش های ذاتی خانواده است خانواده در جوامع غیر صنعتی مسئولیت های چندگانه داشته است؛ مراقبت، نگهداری و تربیت فرزندان، کار در منزل، نگهداری از سالمندان از جمله مسئولیت های خانواده و به ویژه زنان بود. اما با صنعتی شدن و نهادینه شدن اصل تقسیم کار، بسیاری از این وظایف به نهادهای صنعتی، خدماتی، بهداشتی و آموزشی که مستقل از خانواده بودن محول شد. اعضای خانواده غذاهای آماده را از فروشگاه های بزرگ و در بسته بندی می خردند و در مدت زمان کوتاهی با وسایل برقی آماده خوردن می کنند. گفت و گوهایی پس از شام به سرگرمی در بازی ها، گوش دادن به موزیک و دیدن برنامه های ارائه شده رادیو تلویزیون تبدیل شده و پیران خانواده نیز با سپری نمودن بقیه عمر پیش در خانه های سالمندان از دیگر اعضای خانواده جدا می شود و کمتر امکانی برای حمایت جمعی می یابند. در این صورت حمایت روانی و انسانی دیگر اعضای خانواده برای هر یک از اعضای نیازمند وجود ندارد. با بحرانی شدن موقعیت خانواده در جهان نوسازی شده صنعتی؛ بیشترین زیان آن متوجه زنان است زیرا حتی در خانواده هایی که زن منزلتی نداشت دست کم به عنوان مادر خانواده نقش محوری داشت. اما با ویران شدن جایگاه خانواده در دنیای مدرن به طور طبیعی چنین نقشی از آن گرفته شد. در واقع نگاه سرمایه داری جدید به زنان

مسائل زیست شناختی یا شخصیتی نیست. دیدگاه سوم که زیستگاه اکثر فمینیست های معاصر است؛ ستمگری جنسی بر پایه مردسالاری، اساس و بنیاد ساختارهای جامعه را تشکیل می دهد و این اساس مردسالاری متکی بر ذاتی بودن تفاوت های زیست شناسی است و مردان همواره به دلیل قدرت بیشتر در برآوردن نیازهای خود بر زنان اعمال قدرت می نمایند و هیچ علاقه ای هم در کاهش کنترل خویش نشان نمی دهند. مردان پیوسته خواهان تسلط بر زنان بوده اند و مردم سالاری از این منظر به عرصه سیاست و کار اقتصادی محدود نمی شود، بلکه تا قلمرو خصوصی خانواده هم گسترش می یابد. نظریه پردازان این دیدگاه زنان را قربانیان صبور و مظلوم می دانند. نمایندگان این نظریه معتقدند که زنان باید خود را از شرایط و زمینه های ستم کشی آزاد سازند و دنیای جدید برای خود به وجود آورند و به شالوده های اجتماعی معانی جدید ببخشند بر همین اساس این نظریه پردازان خود می دانند که زنان را برای چیره شدن بر ستمی که بر آن ها می رود و نیز رهایی از جنس دوم بودن تشویق می نمایند (اسحاقی، ۱۳۹۲).

فلسفه حیات، برداشت های ذهنی از نیک و بد، همه و همه از خانواده سرچشمه می گیرند. با وجود اینکه خانواده در زندگی انسان ضرورتی روشن و شناخته شده دارد، اما امروزه بحران «فروپاشی خانواده» برای همه آشناست. بحران فروپاشی خانواده در غرب و پیامدهایی که از رهگذر آن گریبان گیر جوامع غربی شده، بسیاری از اندیشمندان و مصلحان اجتماعی را به بررسی و واکاوی علل این پدیده تلخ و تلاش برای یافتن راه کارهایی برای مقابله با آن واداشته است. تافلر با اشاره به موج های سه گانه در ساحت زندگی بشری، خانواده را از ویژگی های موج دوم دانسته و از گسیختگی آن در عصر جدید خبر می دهد: از هم پاشیدگی خانواده، امروزه - در واقع - بخشی از بحران عمومی نظام صنعتی است که در آن، همه ما شاهد از هم گسیختگی تمامی نهادهای عصر موج

اقتصادی زندگی زنان، برابری اقتصادی زنان با مردان است و تنها روش دستیابی به آن کسب درآمد توسط زن به واسطه اشتغال در خارج از خانه خواهد بود. از نظر فمینیست ها زن و شوهر باید مانند دو هم اتاقی همجنس زندگی کنند و آنچه مسلم است اینکه باید هر یک از آنها با کسب شغل مناسب استقلال اقتصادی خود را حفظ کند. مبتنی بر این تفکرات نظام راهکارهای ارائه شده توسط فمینیسمها برای رسیدن به این هدف راهبردی عبارت است از:

- ۱) تلاش جهت تصویب حقوق و تکالیف اقتصادی همسان با مردان برای زنان
- ۲) تحقیر عدم ارزش گذاری معنوی و مادی برای هر گونه فعالیت زن در خانه
- ۳) استحاله نقش های زن و مرد در خانواده و اجتماع به بهانه رفع تبعیض علیه زنان؛ فمینیسمها معتقدند که نقش های متفاوت زن و مرد در خانواده و اجتماع اصلی ترین عامل تبعیض علیه زنان است و آنها را همواره در جایگاه پستی نسبت به مردان

از جنبه زنانگی آنها نیست؛ بلکه به واسطه پیشرفت و تداوم چرخه صنعت است و در این میان هر کدام مرد یا زن به نحو مطلوب تر و مسئول ایفای نقش کنند، محبوب ترند. نباید تصور کرد که موقعیت اجتماعی زنان در جامعه صنعتی بهتر از دیروز است. یکی از صاحب نظران غربی می گوید: منکر آن نیستیم که زنان قبل از مورد رفتار ناشایست و حتی در معرض شکنجه قرار نمی گرفتند؛ ولی به عقیده من وضع آنها هیچگاه به اندازه امروز که فرمانروای خانه و نیز رقیب اداره مردانند رقت بار نبوده است. زنی که تا پیش از تولد کارخانهها، محور و ستون خانواده محسوب می شد و خویش را منبع برآورده شدن نیازهای معنوی خانواده می دید، در بازارهای کار خود را غرق دیده و از چشمه جوشان مهر، عشق و ایثار به موجودی بی احساس، خسته و بی رمق تبدیل شد. از مهر مادری تهی گردیده و با همسر و فرزندان بیگانه شده، به جای تکیه بر همسر، وابسته به کارخانهها شد و برای کار بیشتر، نداشتن فرزند را حسنی بزرگ و گامی اساسی در راستای آزادی کامل خود بر شمرد.

در نظام سرمایه داری جدید زنان به دو دلیل باید در بیرون از خانه اشتغال یابند. نخست حفظ ماهیت مصرف کنندگی خانواده هسته ای است و دیگر اینکه اشتغال زنان ارزان تر و بی دردسر تر است. زیرا بسیاری از آن برای باقی ماندن در کار حاضر به قبول دستمزدهای پایین تر از مردان است.

از آنجایی که اولین جریان فمینیسمی در بستر لیبرالیسم شکل گرفت، شعار برابری به تبع آموزه های لیبرالی مورد توجه فمینیسمها واقع شد و مبالغه نیست اگر بگوییم محوری ترین و چالش انگیز ترین آموزه فمینیسم که از سوی تأثیرگذارترین آموزش فمینیستی در عرصه عمل اجتماعی و سیاسی و فرهنگی محسوب میشود آموزه برابری است. (رودگر، ۱۳۸۸)

بر مبنای دو اصل «فردگرایی» و «تساوی مطلق میان زن و مرد» راهبرد اصلی در چنین نگرشی در بعد



باروری و تسهیل سقط جنین برای جلوگیری از مادر شدن ناخواسته زنان و دادن امتیازات حمایتی و انواع بیمه‌ها به زنان شاغل نسبت به زنان خانه دار تنها به دنبال آزاد نمودن زنان از هر قید و بندی هستند که ممکن است زن را از اشتغال خارج از خانه منصرف سازد.

۶) استفاده از ابزار فشار روانی قانونی ساختار اقتصادی در جهت اجبار زن برای ورود به اجتماع و کشف کسب شغل درآمدزا: فمینیست‌ها برای دستیابی به اهداف خود تنها به روش‌های تشویق اکتفا نکردند و در گام بعدی از تمام روش‌های مالی و غیرمالی تنبیهی برای زنانی که تصمیم می‌گیرند در خانه بمانند و به نقش همسری و مادری خود بپردازند استفاده کردند. در این راستا افزایش مالیات‌ها و بالابردن هزینه‌های زندگی به گونه‌ای که نتوان به تنها به درآمد پدر خانواده تکیه نمود و از سوی دیگر فشار روانی با تبلیغات گسترده در جهت تحقیر زنان خانه‌دار با این هدف صورت می‌گیرد.

مکتب فکری فمینیسم به دلیل عدم شناخت صحیح انسان، هستی و رابطه میان این دو و عدم شناخت صحیح و واقعی ویژگی‌ها و استعداد‌های زن و مرد در مبنا و در نتیجه اشتباه در هدف‌گذاری نهایی به اهداف راهبردی و لذا نظام راهکارهای ناکارآمد در بعد زندگی زنان رسیده است؛ به گونه‌ای که نه تنها نتوانسته هدف راهبردی خود را مبنی بر برابری مطلق زنان و مردان به دست آورد؛ بلکه با نظام راهکارهای ناکارآمد خود امنیت زن را در ابعاد مختلف جسمی و روحی دچار آسیب و مخاطره نموده است و بستر تباهی استعدادها و کارکردهای ویژه زن را فراهم کرده است. لذا زمانی که فمینیست‌ها با شعار برابری اقتصادی با مردم به میدان آمده‌اند شاید کمتر زنان در غرب وضعیت امروز خود را تصور می‌کردند که در ازای کسب برابری مجبورند هزینه‌های بسیاری را بپردازند. که شاید بتوان موارد زیر را از مهمترین نتایج آنها دانست:

قرار می‌دهد. لذا به صورت افراطی سعی دارند تمام تفاوت نقشه‌هایی را که تاکنون به دلیل ویژگی‌های جسمی و روحی زن و مرد وجود داشته از میان ببرد. به عنوان مثال می‌توان به از بین بردن نقش نان‌آوری مرد در خانواده و در مقابل آن ترغیب و تشویق زنان برای ایفای فعالیت‌های کاملاً مردانه همچون کار در معادن و صنایع سنگین اشاره نمود. که حاصل آن در بلندمدت فشار مضاعف جسمی و روحی بر زنان است.

۴) سست نمودن یا نابودی خانواده به عنوان اولین و اصلی‌ترین جایگاه تبعیض و ظلم علیه زنان: فمینیست‌ها مهمترین مانع در برابر کسب برابری اقتصادی را وجود نقشه‌های همچون نقش مادری و خانگی زن و نقش نان‌آوری مرد در داخل خانواده سنتی می‌دانند و خانواده و عملکرد بیولوژیک مادری را نهادهای اصلی قدرت مردان و به بردگی کشاندن زنان طبق خواسته‌های مردان می‌دانند (هیولت، ۱۳۸۳). لذا فمینیسم معاصر جنگ خود علیه نقش خانه‌داری را با نفی ازدواج سنتی همراه کرده است. (گراگلیا، ۱۳۸۳) همواره زنان را برای کسب استقلال و برابری تشویق و طلاق می‌کنند به گونه‌ای که هم‌اکنون در غرب جوانان پیش‌بینی می‌کنند که برای برپایی و حفظ یک خانواده پایدار و هیچ‌گونه حمایتی از سوی دولت نخواهند داشت و خانواده غربی با شیب تند به سوی افول و از هم گسیختگی می‌رود (باسکرویل، ۱۳۸۵).

۵) ایجاد برخی قوانین و ساختارهای حمایتی در اجتماع برای تسهیل ورود به اجتماع در شرایط همسان با مردان. فمینیست‌ها برای آنکه بتوانند زنان را برای اشتغال توان و خارج از خانه تغییر نمایند باید هرگونه عواملی را که موجب می‌شود زنان به خاطر آن از این امر صرف نظر کنند، برطرف نمایند. از مهمترین عوامل مادر شدن و نگهداری و پرورش فرزندان است که به صورت طبیعی زن را تقویت می‌کند بیشتر در خانه بماند یکی از همین روزها با تلاش جهت گسترش مهدکودک‌ها، برای نگهداری از کودکان به جای مادر؛ گسترش مراکز پیشگیری از

فمنیست‌ها همواره مدعی احقاق حقوق و استقلال اقتصادی زنان هستند. آنها معتقدند زنان برای کسب استقلال اقتصادی و بهبود وضعیت معیشت خود باید به دنبال کسب درآمد و ایفای شغل در خارج از خانه همانند مردان باشند. فمنیست‌ها تمام راهکارهایی را که موجب می‌شد زنان از خانه داری و نقش مادری خود منصرف شوند به کار بستند و لیکن آنچه در نهایت برای زنان حاصل شد جز همت و معیشت محقر تر از گذشته نبود. زنان غربی پشتیبان و نقطه اتکای گذشته خود را از دست داده‌اند. ازدواج به عنوان منبع طولانی‌مدت و قابل اتکا برای امنیت مالی فروپاشیده است و در عین حال نتوانستند با فعالیت در بازار کار موقعیت درآمد خود را بهبود بخشند چرا شکاف درآمدی میان زنان و مردان به همان عمق و گستردگی همیشگی خود باقی مانده است. این امر در کنار نادیده گرفتن ویژگی‌های جسمی و روحی زنان در مشاغل و توجه به برابری صوری میان زن و مرد فشار مضاعفی را نیز بر زنان وارد نموده است از سوی دیگر زنان در بازار کار شدید نابرابر و برای

- ۱) ایجاد تکالیف اقتصادی برابر در مقابل شرایط نابرابر جسمی و روحی زنان با مردان
- ۲) تداوم نابرابری وضعیت اقتصادی زنان و مردان و وضعیت معیشتی سخت زنان
- ۳) عدم تامین نیازهای مالی و عاطفی زنان به دلیل سست شدن یا نابودی کارکردهای خانواده
- ۴) تبدیل شدن زن به عنوان ابزار تنظیم بازار عرضه و تقاضای نیروی کار و دستمزد برای نظام سرمایه داری
- ۵) از دست رفتن فرصت‌های مختلف آموزشی تحصیلی تفریحی سلامتی به جهت واگذاری مسئولیت تامین نیازهای کوتاه مدت و بلندمدت مالی و اقتصادی زنان بر عهده خودشان
- ۶) از بین رفتن آرامش و امنیت روانی
- ۷) ایجاد زمینه افزایش مخاطره‌های اخلاقی برای زنان و آسیب پذیری روزافزون زنان در ابعاد جسمی روانی اخلاقی و مالی
- ۸) خارج نمودن مردان از هرگونه تعهد مالی و اخلاقی در قبال خانواده



این نیز دین را از ساحت های دیگر زندگی اجتماعی بیرون رانده بود.

سکولاریسم با حذف «خدا» و مفاهیم متعالی از عرصه حیات اجتماعی، افراد را به بهره بردن از لذت های مادی تشویق می کند. به قول پل ویتز، با فراگیر شدن سکولاریسم دلیلی برای تحمل محدودیت ها و سختی های ازدواج و خانواده وجود ندارد. این همان چیزی است که در دیدگاه های موج دوم فمینیست ها به چشم می خورد (ویتز، ۱۳۸۳).

مذهب با خانواده و هویت مربوط به آن مرتبط است. به عبارت دیگر، مذهب بر تأسیس و استمرار خانواده تأکید می کند و چون کلیسا در غرب دچار فرایند سکولاریزاسیون گردید، از این رو، خانواده نیز پشتوانه اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خود را از دست داد. به همین دلیل، فرایند فروپاشی خانواده از سکولاریسم شروع شده و تا زمانی که سکولاریسم بر تمدن غرب حکومت کند، فرایند فروپاشی خانواده نیز ادامه خواهد یافت. (فیاض، ۱۳۸۲) بعضی از اندیشمندان غربی در ریشه یابی مشکلات اجتماعی، فروپاشی خانواده و کم رنگ شدن ارزش های اخلاقی، به جنبش اصلاحات در غرب اشاره کرده و سکولاریسم را منشأ اصلی ظهور ناهنجاری های جدید دانسته اند. در جامعه پذیری نقش های جنسیتی، خانواده به عنوان مهمترین واحد اجتماعی، بیشترین سهم را دارد. جنسیت، عامل مهمی در شکل گیری هویت فرد و ایفای نقش های زنانگی و مردانگی در جامعه است. جامعه شناسان فمینیسم با انتقاد از کارکردهای خانواده به عنوان مهمترین عامل ایجاد کلیشه های جنسیتی در درون فرزندان و نقش والدین در جامعه پذیری جنسیتی آنها خانواده را علت نابرابری و انقیاد زنان در جامعه می دانند. (احمدی، تشکری، ۱۴۰۰)

فمینیسم به عنوان مولد فرهنگ سرمایه داری غرب در اندیشه های خود، از این اصل نسبت گرایی بهره می جوید و هیچ ارزش اخلاقی و دینی را ثابت و مطلق نمی داند و عقیده دارد که هر کس حق دارد

کسب درآمد ناچیز در حالی مطرح می شود که نمی تواند به درستی از کودکان خود مراقبت کند و سیاست های عمومی نیز به گونه ای طراحی نشده اند که آنان را در ادغام دو نقش دشوار مادری شغل یاری کنند. آنان به جای آن که زنان را یاری نمایند و از عهده دار مسئولیت دوگانه خود در خانه و محل کار برآیند؛ زنان را تشویق می کند تا از ازدواج و فرزندآوری پرهیز نمایند. به این ترتیب به احساسات مادرانه و نیازهای روحی و روانی زنان به فرزند و خانواده نیز خدشه وارد می کند.

همچنین باید اضافه نمود در حالی که همچنان که فمینیست ها زنان را بیش از پیش تشویق به طلاق گرفتن و حضانت کودکان می نمایند و دولت ها را برای وضع مقررات در این زمینه تحت فشار قرار می دهند تمامی شواهد حاکی از آن است که در عرصه اقتصاد زنان مطلقه با فرزندانشان در وضعیت معیشتی بدی به سر می برند و بیشتر زنان مطلقه از پیامدهای اقتصادی بعد از فروپاشی زندگی زناشویی خود در هم شکستند. زنان نه تنها هزینه های مستقیم طلاق را تحمل می کنند بلکه تقریباً تمام وظایف و مسئولیت های بزرگ کردن فرزندان طلاق را نیز به دوش می کشند (صابری، ۱۳۹۲).

فمینیسم نیز با بهره گیری از مبانی سکولاریسم، به دنبال حذف دین و آموزه های آن از نهاد خانواده است. فمینیست های افراطی نمی توانند به ارزش های دینی معتقد باشند؛ زیرا مسائل حقوقی، سیاسی و اجتماعی مربوط به زنان را خارج از قلمرو هر دینی می دانند. بنابراین، احکامی مانند حجاب، ممنوعیت سقط جنین، ضابطه مند شدن روابط جنسی و احکام مربوط به خانواده و اخلاق و ارزش های دینی را مصداق ستم به زنان معرفی کرده، در جهت محو آنها تلاش می کنند. از این رو، تمام تلاش خود را مصرف داشته اند تا آموزه های دینی را همچون دیگر ساحت های زندگی اجتماعی، از ساحت خانواده جدا سازند. و این جز به سبب حاکمیت روح سکولاریستی فرهنگ سرمایه داری غرب نبوده است که پیش از

هر گونه که بخواهد زندگی کند. ترتیب جنسی آرمانی برای فمینیست ها آن است که هر فردی مناسب ترین سبک زندگی را برای خود برگزیند و گزینش او از سوی دیگران پذیرفته شده، مورد احترام قرار گیرد، خواه خانه داری باشد یا زندگی مجردی، بچه دار یا بی بچه و یا نوعی ارضای جنسی انعطاف پذیر را در پیش گیرد. (ریترز، ۱۳۸۰)

از این رو، فمینیست ها نهاد خانواده و ازدواج را آماج حمله های بی امان خود قرار داده و با عناوینی زشت از آن یاد می کنند. نهاد خانواده برای آنها یک ارزش ثابت نیست که در عالم واقع تنیده شده باشد. آنان خانواده و ازدواج را محدود کننده حق جنسی زن می دانند؛ زیرا آزادی جنسی زنان را، حق دسترسی آنها به ارتباطات آزاد جنسی تلقی می کنند. ازدواج تا جایی برای آنان قابل پذیرش است که آزادی های جنسی شان را محدود نکرده باشد. حفظ حیات جنینی که در شکم زن است، از نگاه نسبیت گرایی فمینیست ها، همیشه یک امر خوب و مثبت نیست، حفظ جنین تا زمانی خوب است که زن بخواهد و وجود حضور و حیات او را انتخاب و اراده کند. اما اگر به هر دلیلی، وجود جنین را برای خود مزاحم تلقی کند، سقط آن از حقوق مسلم او شناخته می شود. از این منظر، همجنس گرایی پدیده ای زشت و مذموم نیست؛ زیرا آنچه این پدیده را زشت یا زیبا جلوه می دهد، به داوری خود فرد باز می گردد. وقتی شخص همجنس گرایی را به عنوان بدیلی برای ازدواج ناهمجنس گرا برمی گزیند، باید به انتخاب او احترام گذاشت.

روشن است که هر یک از دیدگاه های مذکور پیش از هر چیز بنیان خانواده را به سوی فروپاشی و اضمحلال، رهنمود خواهد کرد.

آزادی طلبی فمینیست ها از نگاه اومانستی آنان به آزادی نشأت می گیرد. در این مکتب، انسان موجودی است «آزاد آزاد»، نه «آزاد مسئول». مبتنی بر این تلقی، آزادی یعنی مجاز بودن هر نوع اراده و هر نوع انتخاب. از سوی دیگر، اصل دیگری وجود دارد تحت

عنوان «یکی شدن با مردان» که اصلی است حامل یک پیام تحقیر کننده؛ یعنی زن حیثیتی فرعی است و مرد حیثیتی اصلی؛ پس شایسته است زن مثل مرد شود و آن که باید تغییر کند و تحت عنوان برابری، همچون دیگری شود، زن است، نه مرد. پس آزادی تنها راه رسیدن به این برابری است. بنابراین، اصل «برابری» نباید توسط هیچ نیرو و اراده ای محدود گردد، خواه اراده عواطف مادرانه و یا خصایص زنانه و یا هر نوع باید اخلاقی و یا قرارداد اجتماعی.

همه موانع باید به حرمت اینکه آدمی در هر کاری مجاز است و آزاد، کنار گذاشته شوند، حتی شرایط مساوی برای آزادی در انتخاب هم نباید فراهم آید؛ زیرا در آن صورت، ممکن است زنان چیزهایی را برگزینند که با معیارهای اخلاقی، قراردادهای اجتماعی و ویژگی های زنانه تناسب داشته باشند!

در این باره، خانم سیمون دوبوار در مصاحبه با بتی فریدن می گوید: به هیچ زنی نباید اجازه داد تا در خانه بماند و به امر پرورش کودکانش بپردازد. جامعه باید به کلی تغییر کند و به زنان اجازه ندهد که فقط وظیفه پرورش فرزندان را بر عهده گیرند؛ یعنی اگر به هر زنی حق انتخاب در خانه ماندن و پرورش کودکان خود و شاغل بودن در بیرون را بدهند، اغلب زنان ترجیح می دهند تا در خانه بمانند.

نفی نهاد ازدواج و خانواده و معرفی آن به عنوان «فحشای عمومی» و «عامل بدبختی زنان» در گفتار سیمون دوبوار و جایگزینی نظریه «زوج آزاد» و «همزیستی مشترک» ولی بدون هیچ گونه تعهد و مسئولیتی میان زن و مرد برای تأمین آزادی مطلق زن و مرد و تصریح به سوسیالیسم جنسی، از پیامدهای پذیرش نگاه لیبرالیستی در اندیشه نظریه پردازان جریان فمینیسم است. (آقابابایی، ۱۳۸۲)

اندیشمندان فمینیست در دفاع از آزادی تا آنجا پیش می روند که ازدواج و تشکیل خانواده را به «بردگی» تشبیه کرده، آن را تنها برده داری قانونی برمی شمردند. استوارت میل در کتاب انقیاد زنان، که درباره

می شود. در این آزادی، هر نوع تجاوز، اهانت و ظلم به حقوق واقعی انسان‌ها، همچون روابط نامشروع، به شرط وجود رضایت طرفین، نه تنها پذیرفتنی است، بلکه قابل توصیه و حتی تحسین نیز هست! معلوم است که وقتی پایه های فکری مکتبی مبتنی بر فردگرایی باشد، آزادی یکی از لوازم قطعی چنین نگرشی خواهد بود. ژنگلان هیو معتقد است علیرغم نفوذ پارادایم فمینیسم؛ این پارادایم نقش موثر مثبتی در تغییر شرایط فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی زنان و مردان نداشته است. (۲۰۲۲)

در واقع فمینیسم با طرح مسئله مساوات در خانواده و نادیده گرفتن استعداد های افراد، باعث بروز نابسامانی ها در خانواده و اجتماع شده است. (حسینی، تجری، عابدیان، ۱۴۰۰)

در نهایت می توان گفت: یکی از مسائل مهمی که جنبش فمینیسم از آغاز به آن گره خورده بود، مسئله خانواده است. فمینیسم در طول عمر خود همواره به بررسی و تبیین علت فرودستی زنان پرداخته؛ لیکن از بررسی نقش های مختلف زنان

آزادی زنان نگاشته است می نویسد:

قانون اطاعت و بندگی، که امروز در ازدواج جاری است، با همه اصول جهان مدرن و نیز با همه تجربه هایی که این اصول به کندی و بارنج و مرارت فراوان از دل آنها برآمده است، عمیقاً در تضاد است. حال که بردگی سیاهان موقوف شده است، بردگی زنان تنها موردی است که انسانی را با همه استعداد هایش در اختیار انسان دیگری قرار می دهد، به این امید که او با مرآت و مهربانی، از قدرت خود فقط به نفع فردی که مقهور اوست، سود جوید. ازدواج عملاً تنها بردگی است که قانون ما آن را به رسمیت می شناسد. اکنون دیگر هیچ انسانی به حکم قانون، برده نیست، الا بانوی هر خانه (استوارت، ۱۳۷۹)

روشن است که وقتی پایه های یک اندیشه، فردگرایی و فربه شدن خواسته های آدمی بدون هیچ منع و مزاحمتی باشد، آزادی یکی از لوازم قطعی چنین نگرستن و زیستن است. این فهم از آزادی هرگز منجر به آزادی فطرت، اندیشه و روح نمی شود، بلکه طی آن، آزادی غریزه و اندام تعقیب می گردد و تمنا





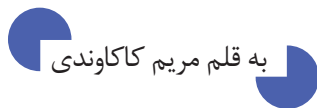
داشته در شناخت حقوق به خطا رفته، چراکه در این رویکردها طبیعی بودن ساختار خانواده بعضاً به چالش کشیده شده است. فمینیسم با ساختار شکنی، تأثیراتی منفی بر نهاد خانواده گذاشتند. آنها علاوه بر اینکه مستقیماً در صدد نابودی نهاد ازدواج و خانواده بودند، بازوی پیش برنده برخی شیوه های نامتعادل زندگی همچون همجنس گرایی و یا زندگی با روابط جنسی آزاد نیز شدند. به موجب فعالیت های چنین جریان های فمینیستی آمار سقط جنین و خانواده های تک سرپرست نیز افزایش یافت. این سبک های زندگی پیشنهادی به دنبال خود عواقب غیرقابل جبرانی از جمله کاهش رشد جمعیت و اختلاط در نسب در زندگی بشر را به دنبال دارد.

شایان ذکر است تمامی پیامدهای حاصل از رویکرد فمینیسم نسبت به مفهوم خانواده دگرگونی این مفهوم را به طور غیرطبیعی و در جهت مخالف با فطرت بشر نشان می دهد و در صدد فروپاشی این نظام بوده است.

نیز غافل نمانده و برخی نقش های اساسی آنها در خانواده را مورد انتقاد قرار می دهد. مقابله با نقش های زنان در خانواده همچون نقش مادری توسط برخی جریان های فمینیستی نمونه ای از تأثیر آنها بر مفهوم خانواده، ساختار و کارکردهای آن است. نتایج حاصل از پژوهش حاضر نشان می دهد که بسیاری از گرایش های فمینیستی بیش از آنکه حق و تکلیف را در کنار هم برای زنان و همچنین نهاد خانواده مدنظر قرار دهند، پافشاری بر دستیابی به حقوق یک جانبه کرده اند. نگاهی بر قوانین در حوزه خانواده که تحت تأثیر جنبش های فمینیسم می باشد و همچنین رویکردهای فمینیسم نسبت به عناصر مرتبط با خانواده نشان می دهد که این جنبش ها با ایجاد یک سری وقایع به طور مستمر و ثابت، از مجموعه تغییرات کوچکی که در هر برهه هنگام احقاق حقوق زنان ایجاد کردند به تغییراتی بزرگ دست یافته و تأثیر نامطلوبی بر ساختار زدایی مفهوم خانواده داشتند. فمینیسم با رویکردهایی که نسبت به نهاد ازدواج، جنسیت در خانواده، مفهوم پدرسالاری، غریزه مادری، قوانین طلاق و فرزندان

منابع:

- مرکز، تهران، ۱۳۷۸
منصور نژاد، محمد: مسأله زن، اسلام و فمینیسم، برگ زیتون، تهران، ۱۳۸۱
میل، جان استوارت: کنیزک کردن زنان، خسرو ریگی، بانو، تهران، ۱۳۷۷
ولفورد، ویک: فمینیسم، بولتن مرجع، مقاله فمینیسم، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، ۱۳۸۰
- Weedon, Chris. (1989): "Feminist Practice and Post Structuralist Theory", Oxford, Basil Black well
Whitford, M. (1991). "Luce Irigaray: Philosophy in the Feminine", London
Gorton, K. (2004). "A New Time of Feminism. Then and Now", London. Routledge
Cabezas, M. (2022). Silencing Feminism? Gender and the Rise of the Nationalist Far Right in Spain. Signs: Journal of Women in Culture and Society, 47(2), 319-345
Hu, Z. (2022, January). Review of Feminism Research and Analysis of Deviation in Contemporary Development. In 2021 International Conference on Public Art and Human Development (ICPAHD 2021) (pp. 220-224). Atlantis Press
- ابراهیم فیاض، «دولت مدرن و فرایند تضعیف خانواده»، ماهنامه پگاه حوزه، ش ۱۲۴ (اسفند ۱۳۸۲)، ص ۲.
احمدی، تشکری. (۱۳۹۹). تأثیر خانواده در جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی از دیدگاه اسلام و فمینیسم. پژوهش‌های اسلامی جنسیت و خانواده، ۴(۶)، ۵۳-۶۵.
اسماعیل آقابابایی و دیگران، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی: ترجمه و نقد تعدادی از مقالات دایره المعارف فلسفی روتلیج، قم، آندره، میشل: (۱۳۷۲). «جنبش اجتماعی زنان»، هما زنجانی زاده، ونیکا، مشهد، پل ویتز، «پاسخ دین و دولت در قبال بحران خانواده»، ماهنامه سیاحت غرب، ش ۹ (فروردین ۱۳۸۳)، ص ۸۳.
جان استوارت میل، انقیاد زنان، ترجمه علاءالدین طباطبائی، تهران، هرمس، ۱۳۷۹، ص ۱۲۶
جورج ریترز، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، چ پنجم، تهران، علمی، ۱۳۸۰، ص ۴۷۷
حسینی، تجری (نویسنده مسئول)، عابدیان، سیدحسن. (۱۴۰۰). نگرشی به کار کرد های دین در مدیریت خانواده در مقایسه با رویکرد فمینیسم از منظر قرآن. اسلام و مطالعات اجتماعی، ۹(شماره ۱ (پیاپی ۳۳))، ۱۷۸-۲۰۶.
رنجکش، م، برناه، ف.، (۱۳۹۳). «نقد و بررسی تأثیر سرمایه‌داری بین‌المللی بر وضعیت اقتصادی زنان از نگاه نظریه فمینیسم مارکسیستی»، مجله مطالعات اقتصادی سیاسی بین‌الملل، سال اول، بهار ۱۳۹۳.
سجادی، م، (۱۳۹۳). «فمینیسم در اندیشه پست مدرنیسم»، پایگاه اطلاعاتی جهاد دانشگاهی.
غنی زاده بافقی، ورمزیار. (۲۰۲۱). تأثیر جنبش‌های فمینیسم بر تحول مفهوم خانواده. پژوهش‌های حقوقی، ۲۰(۴۶)، ۲۲۵-۲۵۳
مکنزی، بان: مقدمه‌های بر ایدئولوژیهای سیاسی، قائد،



به قلم مریم کاکاوندی



کیک آشتی کنون

«جستاری در باب تأثیرات طلاق بر فرزندان»

این نمایش مرا به این واداشت تا بر پایه مطالعاتی که در مورد مشاوره طلاق داشتم، تأثیراتی که طلاق بر فرزندان می گذارد را در یادداشت‌هایی با شما به اشتراک بگذارم.

طلاق، چه درست و چه نادرست، پیامدهایی دارد. معمولاً زوجینی که تصمیم به طلاق می‌گیرند، گاه آنقدر فرسوده، درمانده و تحلیل رفته هستند که فقط می‌خواهند از شر زندگی نکبتی‌شان خلاص شوند! اما طلاق، یک واقعه معمولی نیست، بلکه تصمیم بسیار بزرگی است که باید همه جوانب و پیامدهایش را سنجید و بعد اقدام به آن کرد. چرا که طلاق اغلب بهترین راه حل نیست و فقط گریز از پیدا کردن راه حل درست است و طلاق نادرست هم

اسراء جدیدیان، دختر نوجوان کرمانشاهی که با نمایش‌های خود در برنامه عصر جدید، اشک بر چشمان تماشاگران آورد را تقریباً خیلی‌ها می‌شناسند. دیشب که برنامه عصر جدید را می‌دیدم، اسراء با یک نمایش دیگر به میدان آمد. او که حالا نام نمایشی خود را «حنا» انتخاب کرده بود، بازی خود را در حال پختن کیک برای آشتی دادن والدین «در آستانه جدایی‌اش» شروع کرد و صحنه‌هایی از زندگی فرزندان طلاق را به نمایش گذاشت. یکی از سکانس‌های جالب این اجرا، زمانی بود که «حنا» متناسب با احوال دنیای کودکانه‌اش تصمیم می‌گیرد تا با پنهان کردن کفش‌های پدر و مادرش، جلوی رفتن آن‌ها به دادگاه و جدا شدن از یکدیگر را بگیرد...

برای همین من همیشه فکر می‌کردم ما مقصریم، ما داریم مامانمو بدبخت می‌کنیم...»

«شرایط طوری بود که من می‌دیدم که واقعا دیگه آخراشه، خودم می‌دونستم، بسوز و بساز بود تقریبا، بعد دو طرف داشتن اذیت می‌شدن... من چون آدم منطقی بودم با خودم می‌گفتم که جدا بشن شرایط بهتر می‌شه چون بابام از همه لحاظ داشت مامانمو محدود می‌کرد...»

تاثیر طلاق بر فرزندان بسیار پیچیده است. فرزند تک‌سرپرست یا تک‌والد، ناخواسته درگیر تضادهایی می‌شود که نه توان درک آن را دارد و نه تاب کنار آمدن با آن‌ها را. دویاره شدن خانواده در اغلب موارد اثرات روحی درازمدتی بر فرزندان می‌گذارد و پراکنده شدن امکانات خانواده، فرزند را در شرایطی ناگوار و نارضا رها می‌کند. در برخی موارد به دلیل کاهش بنیة اقتصادی سرپرست تنها (مادر یا پدر)، کودک در دامان پدر بزرگ، مادر بزرگ، عمه، عمو، دایی و حتی افراد دورتر از آن‌ها و با موسسات اجتماعی رشد می‌کند و از کمبودهای عاطفی و مراقبتی رنج می‌برد. پس از طلاق یکباره همه چیز ناقص می‌شود.

اگر این واقعیت را بپذیریم که نه پدر قادر است رابطه‌ای نظیر آنچه بین مادر و فرزند برقرار است، خلق کند و نه مادر می‌تواند جای پدر را برای فرزند بگیرد و حتی مشاور و مددکار نیز توانایی ایجاد مناسبات والد و فرزند را ندارند، در می‌یابیم که طلاق چه لطمه جبران‌ناپذیری به فرزندان می‌زند.

در شماره‌های بعدی می‌خواهیم به این سوالات پاسخ دهیم که تاثیر کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت طلاق والدین بر فرزندان چیست؟ آیا تمام تاثیرات طلاق منفی است؟ آیا فرزندان هستند که تاثیرات مثبتی از طلاق والدین عایدشان شده باشد؟ چه راهکارهایی برای کنار آمدن بهتر با جدایی والدین وجود دارد؟

در مقالات بعدی به این سوالات پاسخ داده خواهد شد... لطفا با ما همراه باشید...

مجتبی حقانی

(کاندیدای دکتری مشاوره دانشگاه علامه طباطبائی)

مثل ازدواج نادرست، عواقب نامساعدی دارد و توسل به این راه حل هر قدر دیرتر، بهتر؛ که به درستی گفته‌اند که طلاق حرام‌ترین حلال‌هاست! یکی از مهمترین مسائل قبل، حین و پس از طلاق؛ تاثیر قابل ملاحظه این رویداد بر فرزندان است. در ادامه برخی از گفته‌های فرزندان که والدین‌شان از هم طلاق گرفته‌اند، آورده شده است:

«من اون موقع تقریبا دوسه ساله بودم خیلی خیلی از دوری بابام اذیت میشدم آخه من و بابا خیلی همو دوس داشتیم... دلم برای پدرم تنگ شده، بعضی وقت‌ها غصه می‌خورم که نیست...»

«هیچوقت نمیتونم با جدا شدن مامان - بابام کنار بیام. منم همیشه دوست داشتم مثل بقیه دوستانم، پدر، مادر، خواهر، برادر خودمو داشته باشم و همیشه دوست داشتم خونه بابای خودم باشم نه که بقیه بهم طعنه بزنن...»

«هیچ کاری منو با طلاق پدر و مادرم سازگار نمی‌کرد. بیشتر تو تنهایی‌های خودم گم می‌شدم تا اینکه فک کردم که سیگار شاید دردی از من دوا کنه؛ سیگار کشیدم از کلاس ششم تا الان که یازدهم هستم. شاید فک کنید که من بچه بودم نه من بچه نبودم من کلاس شیشم هم به اندازه کلاس دوازده یا بیشتر بودم... خیلی چیزارو زود می‌فهمیدم در حقیقت من بچگی نکردم...»

«همیشه گفتم می‌گن خوشی‌هاتونو با بچه‌هاتون بگذرونید، هیچ وقت طلاق نگیرین. رابطه‌تون سرده، برین مشاوره؛ ولی هیچ وقت بچه‌تونو مته من نکنین. به همه اینو می‌گم. چون بچه‌های معصوم از جمله من «برچسب فرزند طلاق» براشون عقده نشه. بچه‌تون مته من خانواده نبینه، غم‌باد کنه! فقط همین من خواهش می‌کنم خواهش می‌کنم از تمامی اساتید خودشون وارد این قضایا بشن که برای طلاق حکم سنگین بذارن که کسی طلاق نگیره، کسی مته من سرخورده نشه، مته من دست به خودکشی نزنه، مته من وارد رابطه نامشروع نشه، وارد بدبختی و فلاکت نشه، وارد الکل نشه...»

«از وقتی من یادمه مامانم اینا باهم جروبحث داشتن، همیشه هی می‌خواستن جدا شن اما مامانم می‌گفت بخاطر شما من دارم این زندگی را تحمل می‌کنم!»



الگوهای پوشالی

مناسبی برای فرزندان نباشید یا اصلا از لیست الگوی مطلوب او خط بخورید، حالا چه؟ کسی هست که بشود چشمان تیزبین کودک و نوجوان را به شکل و شمایلش منور کرد؟ الگویی وجود دارد که با اطمینان بگویید اگر فرزندم دنباله روی او باشد، انتخاب های امروز و فردایش تضمین است؟ اصلا اگر همین حالا از دختر یا پسرتان بپرسید چه کسی را خیلی دوست دارد و اعمال و کردارش را میپسندد، چند درصد ممکن است یکی از افراد محبوب خانواده یا شخصیت های بزرگ و حقیقی را الگوی خود بداند؟ یکی از بزرگ ترین چالش های این روزهای دنیای

فکر کنید که دو چشم تیزبین در یک وجود کوچک رو به روی شما، کنار شما، گاهی حتی در رخت خواب شما، ایستاده و مدام از رفتار و نگاهتان یک کپی میگیرد و در گوشه گوشه‌ی مغزش جای گذاری میکند! حالا نگاهی به خودتان بیندازید... چهره، احساس، شخصیت و پوشش شما و... هر آنچه هستید و نشان میدهید مهم است! شما دیگر یک زوج ساده نیستید، یک مادر و پدر هستید که تبدیل شده اید به الگویی تمام عیار برای کودک دل‌بندتان؛ اما... ممکن است صلاحیت شما برای اندک زمانی انقضا داشته باشد، ممکن است از یک جایی به بعد الگوی

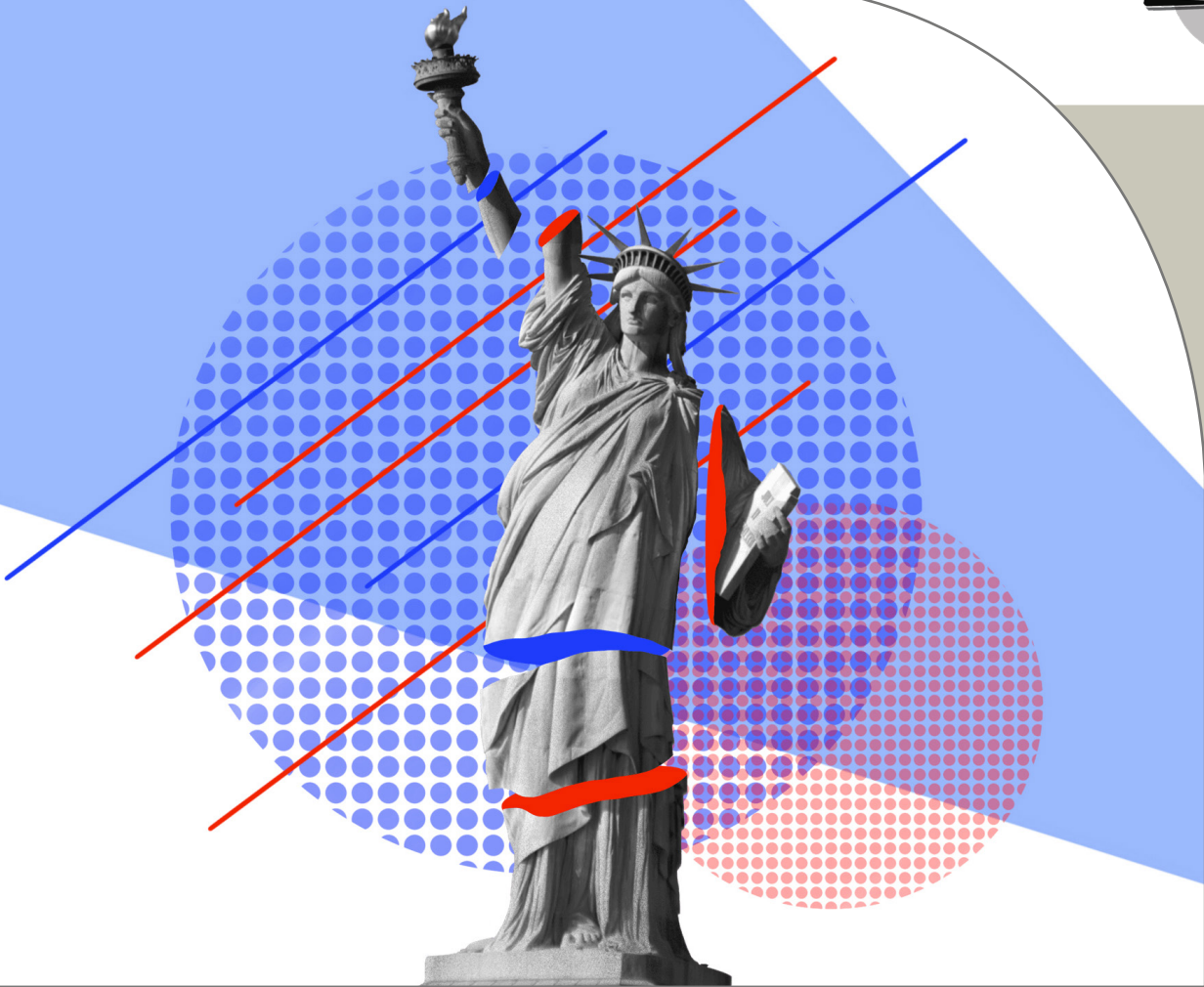


نوجوانان بیشتر میشود. به مرور از ارزش ها و هنجارهای اصیل ایرانی اسلامی و عقاید محکم خود فاصله میگیرند. ممکن است بیش از پیش با بحران هویت و کاهش عزت نفس دست و پنجه نرم کنند و حتی به ناچار دست به دامن سلبریتی ها و قهرمانان پوشالی جذاب شوند و آن ها را به عنوان الگوی خوش رنگ و لعاب خود بشناسند. با پیروی از مد و رفتارهای هیجانی زودگذر و یا حتی تقلید از اعمال شخصیت های محبوبشان دست به ساختن آجر به آجر ذهنشان بزنند. و همچنین از یک جایی به بعد نسل جدید فرزندان ما در دنیایی لبریز از مادیات و تبلیغات پر زرق و برق برای پیشرفت های روز افزون، با خلاء وجود یک الگوی معرفتی، اخلاقی و انسانی واقعی و پایدار رو به رو میشوند. همه ی این ها را نگاشتم تا بگویم: اگر الگوها را مبتنی بر تاریخ و اعتقاد راسخ خود نسازیم و الگوسازی را به اقتضای ابزار زمانه و متناسب با علایق و روحیات فرزندانمان رقم نزنیم، بی شک برایشان بیش از اکنون، الگو میسازند، الگوهایی زیبا اما تو خالی! و آن زمان قطعا برای چاره اندیشی دیر خواهد بود...

به قلم زهرا خسرو آبادی

کودکان و نوجوانان ما این است که اکثریت قریب به اتفاق، الگوی مناسبی برای طی طریق حیات خود ندارند، نه که نخواهند، بلکه الگوهای سالم و صالح را کم می بینند. نه که نخواهند ببینند، بلکه منبعی خیره کننده برای شناخت آن ها نمی یابند... بگذارید ساده تر بگویم؛ از صبح که چشم باز میکنند یا سرشان در کارتون ها و انیمیشن های تلویزیون و موبایل است و قهرمان های خیالی را در آغوش میکشند و یا در صفحات مجازی میچرخند و سلبریتی ها، شاخ ها و خدای جذابیت های فیک فجازی ذهنشان را با هزاران هزار جذابیت سمعی و بصری محاصره میکنند! شما بگوید؛ به کدام می شود به عنوان الگوی مناسب و مطمئن تکیه کرد که ذهن و قلب فرزندانمان را به آن ها بسپاریم؟ به قهرمان هایی که گاهی تاریخچه ی محکمی ندارند و حتی پیام های پنهانی مخالف ارزش ها به فرزندانمان دیکته میکنند یا افرادی که افسار روح نوجوانان ما را به دست گرفته و به دنبال خود میکشند؟ اصل حرفمان اینجاست! خیلی وقت ها نه خود ما الگوی مناسبی هستیم و نه بلدیم آگاهانه الگوهای مناسب را به کودکانمان شناسانیم و نه جامعه و مسئولین و صاحبان اندیشه، راه و روش انتقال هویت و الگوسازی درست را از بر هستند...

و با این حال چه اتفاقی می افتد؟ هر روز آمار سردرگمی و بی هدفی در کودکان و



مفهوم لیبرالیسم و خانواده زدایی

می رفت. (شاپیرو، ۱۳۸۰) بنا بر این واژه لیبرال در قرون وسطا و عصر رنسانس به معنای صنعت‌های آزاد به کار رفته، اما بعدها به معنای آدم هرزه، ولنگار و عیاش نیز استعمال گشته است و در قرن بیستم در برخی کشورها به طرفداران سرمایه داری، ضد حکومت، غربزده، آمریکایی و غیر این موارد لیبرالیسم گفته می شود (شاپیرو، ۱۳۸۰). فریدریش فون هایک، لیبرالیسم را به دو دسته تکاملی و راسیونالیستی تقسیم می کند که اولی طی قرن‌ها شکل گرفته و در بریتانیای قرن ۱۹ به اوج خود رسیده و دیگری حاصل مبارزه متفکران اروپایی با روحانیون و فئودالیست ها است. (ایگلتن، ۱۳۹۷). در تعریف دیگر، لیبرالیسم ماحصل جنگ

به معنای آزادی خواهی، از واژه انگلیسی لیبرتی به معنای آزادی گرفته شده است. واژه لیبرال یک واژه فرانسوی، به معنای فرد آزادی خواه یا هوادار آزادی است. و در لغت به معنای آزاد مرد، بلند نظر، راد، بخشنده، بی تعصب و روشن فکر نیز آمده است. (آشوری، ۱۳۸۹)

لیبرال در فرانسوی باستان (حدود قرن ۱۲ میلادی) به معنی «شرافی» یا «زینده آزادان» بود. تا قرن ۱۵ میلادی، مترادف «بی بندوبار» و «ولخرج» شده بود که بار منفی داشت. در عصر روشنگری با معنای چون «خالی از تعصب» و «روادار» حامل بار مثبت شد. در قرن نوزده، قبل از اینکه معنای سیاسی به خود بگیرد، لفظی دینی و متضاد ارتدکس به شمار

سنتی جنبشی برای تأمین این نظر بوده است که مردم به طور کلی تابع حکومت خودکامه نیستند، بلکه در زندگی خصوصی شان مورد حمایت قانون قرار می گیرند.

و در امور عمومی بتوانند قوه مجرب حکومت را از طریق یک هیئت قانون گذاری که آزادانه انتخاب شده باشند، کنترل کنند. لیبرالیسم در زمینه نظریه ناب متمایل به پیروی از جان لاک فیلسوف انگلیسی بوده است که به وضعیت طبیعی و قانون طبیعت اعتقاد داشت. بر این اساس این نظر تصدیق می شد که هیچکس نباید به سلامتی، زندگی و اموال دیگران آسیبی برساند. (کولب و گولد، ۱۳۹۲)

همانطور که بیان شد لیبرالیسم به عنوان نظریه سیاسی مبتنی بر اصل محدودیت دخالت دولت در حوزه خصوصی است. براساس اصول لیبرالیسم انسان به موجب توانایی های عقلی خود موجودی مختار است که می تواند بر طبق آرا خود زندگی کند و چنین شیوه ای موجب صلح فرد و جمع خواهد بود. لیبرالیسم در مفهوم کلی تر و فرهنگی آن با تأکید بر تأمین بیشترین آزادی های فردی و جهان بینی همه رژیم های لیبرال، دموکراتیک، سوسیال دموکراتیک، دولت رفاهی و نتولیبرال مشترک هستند. برخی استدلال کرده اند که حفظ لیبرالیسم به عنوان ایدئولوژی در معنای فرهنگی آن خود ممکن است نیازمند دخالت دولت در حوزه های اجتماعی و اقتصادی باشد. امروزه معمولاً برای بیان این معنا از لیبرالیسم واژه دموکراسی به کار برده می شود. پس از انقلاب های سال ۱۸۴۸ آشکار شد که رژیم های لیبرال بورژوازی نمی توانند به صورت قدیم ادامه یابند. هواداران لیبرالیسم می دیدند که اندیشه های آنان تنها با منافع بخش کوچکی از جامعه هماهنگ شده است (محمدی، ۱۳۸۵). به طور کلی، لیبرالیسم بر آزادی خواهی اصرار می ورزد و بر حقوق افراد و برابری فرصت ها، تأکید جدی دارد.

نقش ایدئولوژی لیبرالیسم در خانواده و خانواده زدایی آنچه تا این قسمت بیان شد، ارائه مختصری از مفهوم ایدئولوژی لیبرالیسم، تاریخچه و انواع آن بود. در این بخش اثرات این ایدئولوژی، فارغ از انواع آن، بر عملکرد خانواده به خصوص با نگاه تأثیرات خانواده

های مذهبی اروپاست؛ مطابق این تعریف، اولین نظریه های سیاسی دارای مشخصه های لیبرال، در قرن ۱۷ میلادی توسط متفکران پروتستان اهل نیمه شمالی قاره اروپا شکل داده شد.

مکتب فکری اینان را با نام های مختلفی مثل قرارداد اجتماعی یا قانون طبیعی مدرن یاد می کنند که درباره حقوق افراد در یک وضع طبیعی است. مطابق این تصور، دغدغه اصلی افراد مذکور، حفظ جان، آزادی و امالکشان در برابر دیگران است. جنبه لیبرالیستی این نظریه، حق طبیعی آزادی است که فقط وظیفه احترام به حقوق برابر دیگران آن را محدود می کند. هیچکس تابع دیگری نیست و قوانین باید محدودیت ها را به صورت برابری وضع کنند. همچنین در این قوانین، آزادی باید فقط به اندازه ای محدود شود که امنیت و نظم لازم برای اعضای جامعه جهت انجام مسائل شخصی شان را فراهم کند. (شاپیرو، ۱۳۸۰)

لیبرالیسم مدرن، در عصر روشنگری، ریشه دارد. به طور کلی، لیبرالیسم بر حقوق افراد و برابری فرصت، تأکید جدی دارد. شاخه های گوناگون لیبرالیسم، ممکن است سیاست های متفاوتی را پیشنهاد کنند؛ ولی همه آنها به صورت عمومی در مورد چند قاعده، متحد هستند، از جمله گسترش آزادی اندیشه و آزادی بیان، محدود کردن قدرت دولت ها، نقش بسزای قانون، تبادل آزاد ایده ها، اقتصاد بازاری یا اقتصاد مختلط و یک سیستم شفاف دولتی.

همچنین همه لیبرال ها، همینطور بعضی از هواداران ایدئولوژی های سیاسی دیگر، از چند فرم مختلف دولت که به آن لیبرال دموکراسی گفته می شود، با انتخابات آزاد و عادلانه و حقوق یکسان همه شهروندان توسط قانون، حمایت میکنند. (بشریه، ۱۳۷۸؛ آشوری، ۱۳۸۹)

لیبرالیسم به صورت یک اصطلاح اندیشه سیاسی، معانی زیادی داشته است، اما هرگز از اصل لاتین واژه libber، به معنی آزاد، جدا نبوده است. این اصطلاح دلالت بر دیدگاه یا خط مشی های کسانی دارد که گرایش اولیه شان در سیاست و حکومت کسب یا حفظ میزان معینی آزادی از قید نظارت یا هدایت دولت یا عوامل دیگری است که ممکن است برای اراده انسانی نامطلوب به شمار آید. لیبرالیسم به طور

زدایی بررسی می‌شود.

در ابتدا انواع تأثیراتی که از نگاه پژوهشگر مطالعه شده است، بیان می‌شود و سپس برای هر دسته به تفکیک توضیحاتی ارائه می‌گردد. نمودهای تأثیر لیبرالیسم در خانواده زدایی در سه دسته مصادیق روابط جنسی، مصادیق آزادی تولیدمثل و مسائل حوزه زنان در خانواده تقسیم می‌شود. در دسته مصادیق جنسی، روابط آزاد و بیماری‌های متأثر از آنها، همبازی، همجنس‌گرایی و تولد ناشناس را می‌توان نام برد. در دسته مصادیق آزادی تولیدمثل، می‌توان به تأثیراتی مانند تعیین جنسیت کودک، اجاره رحم، اهدای گامت یا جنین و سقط عمدی جنین اشاره کرد.

در حوزه مسائل زنان، اثراتی مانند تعلیق و تفویض وظایف مادری و والدینی، بحران مادری و استقلال، نمونه‌هایی از اثرات ایدئولوژی لیبرالیسم بر خانواده زدایی است.

یکی از بزرگ‌ترین داعیه‌های نظام‌های لیبرال، ایجاد برابری و آزادی فارغ از هرگونه دخالت دیگران است. این امر تا حدی پیش می‌رود که در جوامع لیبرال، شاهد آزادی روابط زن و مرد و حتی آزادی جنسی آنان در مدارس و باشگاه‌ها هستیم. این روابط آزاد جنسی بستری برای رشد و گسترش تمایلات جنسی است که در نهایت پیامدهایی همچون موالید ناخواسته، سقط جنین، سستی بنیان خانواده، خانواده‌های تک والدینی، هم‌جنس‌گرایی، تولد ناشناس، روسپی‌گری و خودفروشی، هم‌بازی، تأخیر در سن ازدواج و عدم تشکیل خانواده و انواع بیماری‌ها نمودهای تأثیر لیبرالیسم بر خانواده زدایی است.

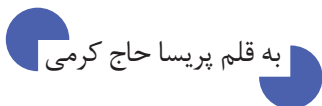
خانواده یکی از بسترهای مهم زندگی اجتماعی است. به همین جهت مورد توجه جریان‌های لیبرالیسم قرار دارد. لیبرالیسم به عنوان نظریه سیاسی مبتنی بر اصل محدودیت دخالت دولت در حوزه خصوصی، انسان را موجودی مختار می‌داند که می‌تواند بر طبق آرای خود زندگی کند. بدین ترتیب، صنعتی و ماشینی شدن زندگی در کنار نفوذ تفکراتی مانند لیبرالیسم و جریان‌های مشابه آن مانند فمینیسم؛ سبب تغییراتی ساختاری در خانواده‌ها شده است؛ تغییراتی که با استحاله خانواده و حتی هویت زن در خانواده همراه بوده است.

براساس یافته‌های پژوهش‌ها، از جمله حوزه‌هایی که لیبرالیسم به افراد اجازه تصمیم‌گیری مستقل می‌دهد، حوزه روابط جنسی و تولیدمثل است. در حوزه روابط جنسی، لیبرالیسم با به رسمیت شناختن هم‌بازی، همجنس‌بازی، روابط آزاد جنسی و تولد ناشناس، اثرات نامطلوبی را در حوزه خانواده به وجود آورده و زمینه‌ها را بین رفتن حقوق کودک را نیز فراهم ساخته است. در مسئله تولیدمثل هم با گسترش و توسعه خرید و فروش گامت، اجاره رحم، سقط جنین و تعیین جنسیت کودکان نیز مسائل بسیاری را پدید آورده و در جهت اختلال در ساختار خانواده تأثیر داشته است.

علاوه بر موارد فوق، لیبرالیسم بر حوزه زنان نیز تأثیراتی سوء داشته است. البته نمی‌توان منکر این شد که این رویکرد تأثیرات مثبتی هم در خانواده داشته است، اما چون هدف این پژوهش، بررسی و شناسایی تأثیرات لیبرالیسم بر خانواده زدایی است، تأثیرات سوء آن بر حوزه زنان نیز بررسی شده است؛ چراکه زنان عنصر اصلی خانواده هستند.

از جمله تأثیراتی که لیبرالیسم به واسطه زنان بر خانواده زدایی داشته می‌توان به این موارد اشاره کرد: تعلیق وظایف مادری و والدینی و تفویض آن به جامعه، استقلال تحصیلی - شغلی زنان و تعارض مادری.

باتوجه به پیامدهای اشاره شده ایدئولوژی لیبرالیسم بر خانواده زدایی، اهمیت و ضرورت آشنایی مشاوران با مبانی و اصول ایدئولوژی‌های مختلف من جمله لیبرالیسم روشن می‌گردد. مشاوران به عنوان رابطین حوزه بهبود روابط خانواده، با آگاهی و شناخت پیامدهای مثبت و منفی ایدئولوژی‌های مختلف و مؤثر بر خانواده، می‌توانند عوامل بازدارنده رشد خانواده را شناسایی کنند. این آگاهی به بهبود تعاملات خانواده نیز کمک خواهد کرد. بدین ترتیب و در نهایت، می‌توان با برنامه‌ریزی و آگاهی از تأثیرات آن، گام‌های مؤثر و پایداری در حل مسائل و بهبود شرایط خانواده و جامعه برداشت.





ما را در فضای مجازی دنبال کنید



@counselling_association



Moshavereh_atu